

درباره کتاب حاضر

تأویل و تفسیر هر متنی با مخاطب آن است و به تعداد خوانندگان هر اثر ادبی تأویل وجود دارد؛ اما نگارنده کوشیده است که این نوشته یکی از تأویلهای اشعار ناصر خسرو نباشد. انتخاب و شرح این «سی قصیده» نمونه‌ای فراگیر از سبک و اندیشه‌های ناصر خسرو است؛ به گونه‌ای که خوانندگان، بویژه دانشجویان زبان و ادبیات فارسی، می‌توانند خود زوایا و ساختار بیرونی و درونی اشعار این شاعر را بشناسند. این قصاید از دیوان چاپ دانشگاه تهران به تصحیح استادان مینوی و محقق انتخاب شده است، هر چند از دیوان ناصر خسرو به تصحیح استاد نصرالله تقوی نیز استفاده گردیده که با نام اختصاری «دیوان تصحیح تقوی» در متن مشخص شده است. نقد، شرح و تفسیر اشعار با توجه به شیوه حل مشکلات متن به وسیله خود متن و نیز آثار نثر شاعر انجام گرفته است. افزون بر این، از تمامی گزیده‌هایی که تاکنون از ناصر خسرو به چاپ رسیده و در دسترس بوده استفاده گردیده است. در متن بارها به آیات «قرآن»، «نهج البلاغه» و نیز «احادیثی» که ناصر خسرو بدانها توجه داشته اشاره شده است. شایان ذکر است که نگارنده هرگز سعی نکرده، حتی یک بار، بیت مشکلی را رها کند، هر چند ممکن است درباره مفهوم و تفسیر آن به اشتباه رفته باشد؛ چرا که معتقد است با باز کردن بحث درباره ابیات مشکل، سرانجام با نقد و نظر صاحب‌نظران و پژوهشگران اشکالات برطرف می‌شود؛ بنابراین، ابیاتی مانند:

و گر دیدی مرا عاجز نگشتی	در اقلیدس به پنجم شکل مأمون
چه بودت گر نه دیوت راه گم کرد	که با موزه درون رفتی به گلزار
گزیده مار را افسون پدید است	گزیده جهل را که شناسد افسون
ای معنی را نظم سخن سنج تو میزان	ای حکمت را بر تو که نثری است، مسطر
کم خور و مفروش به نان آب روی	سنگ خور از ننگ و سفال سکال
چو کفتاری که بندندش به عمدا	همی گوید: که اینجا نیست کفتار

با توجه به نظر استادان شرح، نقد و تفسیر شده است.

در ابتدای شرح هر قصیده دو عدد وجود دارد که عدد اول بیانگر ترتیب قصاید در این کتاب است و عدد دوم شماره قصیده در دیوان چاپ دانشگاه تهران؛ برای مثال در قصیده 1 (52) عدد 1 به معنای قصیده اول در این کتاب و عدد 52 به معنای شماره این قصیده در دیوان چاپ دانشگاه تهران است. در پایان بر خود واجب می‌دانم که از تمامی عزیزان و دوستانم که به نحوی در کار پژوهشی یاریگر بوده‌اند تشکر کنم؛ نخست از دوست فاضلم دکتر احمد رضا یلمه‌ها که تمامی دست‌نویست کتاب را خواندند و نکات سودمند فراوانی را متذکر شدند، سپس از آقایان مهندس غلامعلی ایرانپور مبارکه، دکتر حسین پوپل، ابراهیم باروتی شاهکوچکی و نیز خواهرزاده عزیزم محبوبه نصیری، سرکار خانم حوری سادات حسینی که در استخراج واژه‌نامه و اعلام مرا یاری کردند و یونس تراکمه عزیزم که همواره راهنمایم‌باش راهگشا بوده است. از همه این بزرگواران اجازه می‌خواهم که این اثر را به آنان و خانواده‌های گرامی‌شان تقدیم کنم.

غلام محمد طاهری مبارکه

درآمد

«پس با ابوسعید [برادرم] به بازار آمده تا به دکان موزه‌دوزی [کفشگری] رسیدیم. موزه خود را دادم تا مرمت کند و از شهر بیرون رویم که ناگاه در آن طرف غوغایی برخاست و موزه‌دوز بر اثر آن روان شد. بعد از ساعتی بازگشت، پاره‌ای گوشت بر سر درفش کرده. من سؤال کردم که چه غوغا بود و این چه گوشت است؟ موزه‌دوز گفت: همانا در این شهر از جمله شاگردان ناصر خسرو شخصی پیدا شده بود، با علمای این شهر مباحثه کرده، قول او را فقها انکار داشته، هر یک به قول معتمدی تمسک می‌جویند و او از اشعار ناصر خسرو شعری بر طبق مطلب خود می‌خواند. فقها از جهت ثواب او را پاره‌پاره کردند و من نیز از گوشت او جهت ثواب بردم. چون بر احوال تلمیذ خود اطلاع یافتیم تاب در من نمانده و موزه‌دوز را گفتم: موزه به من ده که در شهری که شعر ناصر خسرو خوانند نمی‌توان بود. موزه را گرفتم و با برادر خود از نیشابور بیرون آمدم»¹.

این واقعه از شرح حال مجهول ناصر خسرو به نام «سرگذشت شخصی» در تاریخ ضبط شده است - و هر چند پژوهشگران آن را جعلی می‌دانند با واقعیت زندگی این شاعر همخوانی کامل دارد. اینکه وی به وسیله فقهای «کرامی» و شاید «حنفی» تکفیر شد و عامه قصد جاننش کردند تا مجبور شد از خانه و کاشانه خود فرار کند و تا آخر عمر در ناحیه‌ای دور دست در دره یُمگان در تنهایی و غربت زندگی کند واقعیت است و اینها به دلیل اعتقادات اسماعیلی او بود.

برای شناخت شعر ناصر خسرو ابتدا باید فرقه اسماعیلیه و شاخه‌های آن (مبارکیه، قرامطه و فاطمیه) و پس از آن فضای اجتماعی - سیاسی حاکم بر روزگار او را بشناسیم. وی در زمان خود یک نوگرا و مبتکر به شمار می‌آمد که هرگز قصد بازی با واژه‌ها را نداشت. او احساس و اندیشه خود را در قالب ملموسی ریخت و به ریا، تزویر، زرق، جهل و نادانی بشدت حمله کرد. شعر او در تاریخ هزار ساله زبان و ادب فارسی به عنوان نمونه‌ای تمام عیار از «شعر اخلاقی» و «ادبیات تعلیمی» در جایگاهی ویژه قرار گرفت. او نه تنها اولین کسی بود که فلسفه و کلام را در قالب قصیده ریخت، که شعر «اعتراض» را هم به اوج رسانید.

اسماعیلیان (مبارکیه، قرامطه و فاطمیان)

از آنجا که ناصر خسرو اسماعیلیه فاطمی بوده است و فاطمیان نهضتی بودند که در سیر تاریخی جریان اسماعیلی پیدا شدند باید ابتدا بگوییم آنها که بودند و چه می‌گفتند. «اسماعیلیه یکی از فرق شیعه که در اواسط قرن 2 ق/8 م پدیدار گشت و سپس به شاخه‌ها و گروههایی چند منقسم شد. اسماعیلیان، همچون شیعیان امامی، امامت را به نص می‌دانستند، اما درباره سلسله امامان پس از امام صادق (ع) با دیگر پیروان آن امام دچار اختلاف گشتند. این فرقه نام خود را از اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق (ع)، گرفته است. در حال حاضر اسماعیلیان که عمدتاً به شاخه نزاری این فرقه تعلق دارند، در بیش از 25 کشور در قاره‌های آسیا و آفریقا و اروپا و امریکا پراکنده‌اند»². پس از رحلت امام جعفر صادق (ع) در سال 148 ق گروهی از پیروان آن

1. به نقل از: براون، ادوارد؛ تاریخ ادبیات ایران؛ ص 329-328. این سرگذشت در نسخه دیوان ناصر خسرو به سال 714 ه، که در کتابخانه اداره هند محفوظ است، آمده و در آغاز دیوان شاعر چاپ تبریز به طبع رسیده است. در نسخه‌های دیگر واقعه در شهر قزوین اتفاق افتاده است.
2. دائره‌المعارف بزرگ اسلامی؛ ج 8، ذیل «اسماعیلیه»، ص 681.

حضرت از دیگر شیعیان امامی جدا شدند و گفتند که «اسماعیل» فرزند بزرگ امام صادق (ع) [که در سال 133 ق درگذشت] امام است. آنان مرگ اسماعیل را منکر شدند و معتقد بودند که امام صادق (ع) صرفاً برای حفظ جان اسماعیل از دست عمال عباسی مرگ فرزندش را اعلام کرده است؛ پس در انتظار رجعت او باقی ماندند. گروهی از مؤلفان اینان را اسماعیلیه «خالصه» و گروهی دیگر «واقفه» می‌گویند. گروه دیگر مرگ اسماعیل بن جعفر در زمان پدرش را پذیرفتند و فرزند ارشد اسماعیل محمد را به امامت شناختند. به این گروه «مبارکیه» می‌گفتند.¹ «اسماعیل و برادر تنی او عبدالله افطح - که امام جماعتی از امامیه، موسوم به فطحیه شد - بزرگترین پسران امام صادق (ع) از بطن فاطمه، نوه امام حسن (ع)، بودند. تاریخ ولادت اسماعیل نامعلوم است، ولی گفته شده که وی حدود 25 سال از برادر ناتنیش، امام موسی کاظم (ع) که در 128 ق/746 م متولد شده، بزرگتر بوده است درباره محمد بن اسماعیل، هفتمین امام اسماعیلیه، نیز اطلاعات چندانی در دست نیست. محمد فرزند ارشد اسماعیل بوده که بنا بر روایات، هنگام فوت پدر 26 سال داشته است و تولد او به احتمال قوی باید در حدود سال 120 ق/738 م واقع شده باشد. وی اندکی پس از 148 ق/765 م که اکثر شیعیان امامی حضرت موسی کاظم (ع) را به امامت شناختند، از محل سکناى خانوادگی خود - مدینه - به عراق مهاجرت کرد و زندگی پنهانی خود را آغاز نمود و به همین سبب به مکتوم² اشتهار یافت. این مهاجرت مبدأ دوره ستر³ در تاریخ اسماعیلیان نخستین است که تا هنگام تأسیس خلافت فاطمیان و ظهور امام اسماعیلی به طول انجامیده است. محمد پس از مهاجرت، پنهانی و با نامهایی مستعار مانند میمون⁴ در بلاد مختلف می‌زیسته و ارتباط خود را با مبارکیه که مرکزشان در کوفه بود، همچنان حفظ می‌کرده است. او پس از مدتی اقامت در جنوب عراق، از بیم آزار مأموران عباسی که مدام در جستجوی وی بودند، به خوزستان رفته و بخش آخر عمر خود را در آنجا، در میان گروهی از پیروانش گذرانده بوده است. وی در دوره خلافت هارون الرشید (170-193 ق) و احتمالاً اندکی پس از 179 ق در گذشته است.²

شاید بتوان بر اساس نوشته‌های پژوهشگران اسماعیلی نکته‌ای را در شعر ناصر خسرو روشن کرد و آن محلی است که «محمد» امام اسماعیلی در «دوره ستر» در آنجا اقامت داشته است. دکتر دفتری این محل را «عسکر مکرم» ناحیه‌ای در بلاد خوزستان می‌نامد.³ ناصر خسرو در شعرش بدین محل اشاره کرده است که نکته مهمی است.

چون شکر عسکری آور سخن شاید اگر تو نبوی عسکری

دیگر اینکه نام مستعار «محمد»، «میمون» بوده است. می‌دانیم که عباسیان دو بار سندی را به امضای فقهای طرفدار خود تنظیم کردند و ادعای فاطمیان را که سلسله نسب خود را به حضرت علی (ع) و فاطمه (س) می‌رساندند، رد کرده، گفتند که نسب فاطمیان به یک مجوسی اهوازی به نام میمون قداح می‌رسیده است. در اینجا شاید بتوان به این نکته اشاره کرد که به علت تشکیلات منسجم و مخفی اسماعیلیه، عباسیان و مورخان نام مستعار اسماعیل را با فرد دیگری خلط کرده‌اند و آن اهوازی خود «محمد»، امام اسماعیلی، بوده است. به هر حال، از تاریخ بعدی رهبران «دوره ستر» اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در دست نیست تا اینکه

1. ر.ک.؛ همانجا منابع مؤلفان هم ذکر شده است.

2. همان؛ ص 682 و 683.

3. همان؛ ص 683.

سرانجام یکی از آنان، یعنی عبیدالله مهدی که در سال 286 ق به رهبری مرکزی اسماعیلیه رسیده بود، آشکارا مدعی امامت خود و اسلافش گردید و سپس خلافت فاطمیان را در شمال آفریقا بنیان نهاد.¹ وی نظریات جدیدی را در اصول عقاید اسماعیلیه وارد کرد؛ از جمله اینکه دیگر در انتظار رجعت محمد بن اسماعیل به عنوان مهدی موعود اسماعیلیان نبود، بلکه برای خود و اجدادش که رهبران مرکزی قبلی بودند ادعای امامت داشت.² از همین جا بود که یکی از بزرگترین رهبران تاریخ اسماعیلیه که نفوذ فراوانی در کوفه، یمن، بحرین و شبه جزیره عربستان داشت، یعنی حمدان قرمط، فرزند اشعث، نظریات جدید عبیدالله مهدی را نپذیرفت و ارتباط خود را با رهبری مرکزی قطع کرد؛ اما اندکی بعد ناپدید شد و جانشینش عبدان نیز به قتل رسید. اسماعیلیان فاطمی از این زمان به بعد دولت مستقل و نیرومندی را به وجود آوردند که تا محرم سال 567 ادامه داشت. زمان هشتمین خلیفه فاطمی یعنی مستنصر (427-487 ق) اوج حکومت آنان است که به «دوران طلایی» شهرت دارد. پس از مرگ او دولت فاطمیان به سراشیبی و سقوط نزدیک می‌شود و نهضت فاطمی به دو شاخه مستعلوی و نزاری، که از نامهای دو پسر مستنصر گرفته شده است، تقسیم می‌گردد. نهضت نزاریه با رهبری حسن صباح در ایران و طی 171 سال حکومت رهبران آن در الموت ادامه یافت. ناصر خسرو در دوره مستنصر می‌زیسته است و در زمان اوست که به مصر می‌رود و از نزدیک تشکیلات اسماعیلیان را می‌بیند. سپس زیر نظر داعی‌الدعاه نامدار مستنصر، یعنی مؤید شیرازی، آموزش می‌یابد و با عنوان «حجت» که بالاترین مرتبه دعوت است و افراد عادی می‌توانند بدان دست یابند به مأموریت بزرگ خود برای تبلیغ مذهب فاطمی به خراسان باز می‌گردد.

نام اسماعیلیان نخستین

اسماعیلیان نخستین نهضت خود را «دعوت الهادیه» یا به طور ساده «دعوت» می‌گفتند. ناصر خسرو هم به جای اسماعیلیه «دعوت» را به کار برده است. هانری کربن درباره «دعوت» می‌نویسد: «اگر امت اسماعیلی به عنوان دعوت» به توحید» باطنی مشخص گردیده برای آن است که عقل اول پیش از خلقت زمانها و آفرینش اعصار و قرون به کلیه صور نور ملاً اعلای ملکوتی صلا در داد. این دعوت در آسمان» آغاز گردید؛ دعوتی که در آسمان» رخ داد دعوتی ازلی است و دعوت» اسماعیلی فقط شکل زمینی آن است که مخصوص عهد محمدی (ص) در دوره فعلی نبوت می‌باشد».³

در اینجا لازم است با دو اصطلاح دیگر یعنی «دعوت قدیم» و «دعوت جدید» آشنا شویم. به جریان اسماعیلیان نخستین که سرانجام در دولت فاطمی در مصر تا سال 567 ادامه یافت «دعوت قدیم» و به جریان نهضت اسماعیلیه شاخه نزاری که در الموت در ایران به رهبری حسن صباح در سال 483 ق پایه‌ریزی شد و تا سال 654 ق یعنی 171 سال ادامه یافت، «دعوت جدید» می‌گویند. با توجه به مطالب مذکور می‌توان فرضیه دیگری را هم بیان کرد؛ به عبارتی، گفتیم که به تمام گروههایی که پس از امام جعفر صادق (ع) به امامت اسماعیل اعتقاد داشتند به طور عام «اسماعیلیه» می‌گویند. آنچه مسلم است اسماعیل

1. همانجا. و دفتری، فرهاد؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه. درباره امامان مستور رجوع کنید به: لوئیس، برنارد؛ تاریخ اسماعیلیان؛ ص 96-57.

2. دائره‌المعارف بزرگ اسلامی؛ ج 8، ذیل «اسماعیلیه»، ص 686.

3. کربن، هانری؛ تاریخ فلسفه اسلامی؛ ص 112.

پایه‌گذار این مذهب نیست، بلکه به پیروان او «اسماعیلیه» می‌گویند. بعد از مرگ اسماعیل گروهی مرگ او را منکر شدند که به آنان «اسماعیلیه خالصه» و نیز «واقعیه» می‌گویند و گروهی مرگ او را پذیرفتند و محمد فرزند بزرگ اسماعیل را امام دانستند که به آنان «مبارکیه» می‌گویند. ذکر این نکته شایان توجه است که «امروز مشخص شده است که یکی از نامهای مستعار اسماعیل، مبارک¹ بوده است». پس در اینجا می‌توان این فرضیه را عنوان کرد که بعید نیست پیروان این فرقه افزون بر آنکه خود را «اهل دعوت» می‌نامیدند «مبارکیه» نیز می‌نامیدند و این اصطلاح بین افراد فرقه رواج داشته است. همچنین گفتیم که سرانجام از میان کسانی که مرگ اسماعیل را پذیرفته بودند و می‌گفتند که محمد پسر اسماعیل امام هفتم است و به مهدویت او اعتقاد داشتند و تحت رهبری حمدان قرمط در انتظار رجعت او ماندند، اصلاحات مرکزیت فرقه به رهبری عبیدالله مهدی را نپذیرفتند و به «قرامطه» مشهور شدند.

ناصر خسرو نیز به «قرمطی» اشاره کرده است:²

نام نهی اهل علم و حکمت را رافضی و قرمطی و معتزلی

در اینجا برای روشن شدن مطلب بهتر است به «باطنیه» که بعدها اسماعیلیه نیز گفته شد، اشاره کنیم. «باطنیه» عنوانی کلی برای فرقه‌هایی از شیعیان بویژه اسماعیلیان است. «در حقیقت صفت باطنی³ بیشتر نامی برای یک روند و گرایش فکری است، نه عنوانی برای طایفه یا طوایف مذهبی معین و نیز گفته شده است که چون باطنیان در شرایط دشوار اجتماعی کار می‌کرده‌اند، پیوسته عقاید و نقشه‌های سیاسی و نام و جای رهبران خویش را بشدت از مردم پوشیده می‌داشته‌اند و اغلب دیده می‌شده که در برابر پرسشها می‌گفته‌اند: این پنهان است؛ این از اسرار پوشیده است و مسأله‌ای است باطنی و درونی که به لحاظ این عنصر اجتماعی نیز این طوایف باطنی⁴ خوانده شده‌اند. صفت مشخص و همگانی و برجسته‌ای که در همه طوایف و مذاهب و فرقه‌های باطنی دیده می‌شود، گرایش نیرومند ایشان به این است که بگویند در نصوص دینی (کتاب و سنت) و نیز احکام و قواعد آن هر ظاهری را باطنی است که این ظاهر فقط به صورت رمزی بر آن دلالت می‌کند و در حقیقت از اشاره‌ای به آن فراتر نیست. اینان اغلب بسیاری از آیات قرآن را نیز از معنی ظاهری آن تأویل می‌کنند و برای آن معنی پوشیده دیگری می‌آورند»³. آنان همواره به این حدیث استناد می‌کنند که «ان للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنا الی سبعة ابطن» که مولوی آن را در شعری چنین آورده است:⁴

همچو قرآن که به معنی هفت توست خاص را و عام را مطعم دروست
از سخنان عظاملك جوینی درباره باطنیان⁵ بر می‌آید که: (1) باطنیان گاه تأویل‌های خود را برای مقاصد اجتماعی انجام می‌دادند؛ (2) آنان با فلسفه یونان آشنایی داشتند و می‌کوشیدند دین و فلسفه را تلفیق کنند؛ کاری که اخوان الصفا بخوبی انجام دادند.

1. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ ج 8، ذیل «اسماعیلیه»، ص 682.

2. دیوان ناصر خسرو؛ ص 287.

3. دایره‌المعارف تشیع؛ ج 3، ذیل «باطنیه»، ص 48.

4. مثنوی نیکلسون؛ دفتر سوم، ب 1897.

5. ر. ک. جوینی، شمس‌الدین محمد؛ تاریخ جهانگشا؛ ج 3، ص 143-142.

نامهای اسماعیلیان در تاریخ

در جمع‌بندی کلی می‌توان نامهای اسماعیلیان را در تاریخ چنین آورد؛ البته مشخص است فرقه‌ای که دارای تشکیلات پنهانی است و در مناطق جغرافیایی وسیعی فعالیت دارد نامهای متعددی می‌یابد که گاه دشمنان، گاه طرفداران و گاه خود به تشکیلاتشان می‌دهند. بعضی از این نامها که گاه شاخه‌ای از اسماعیلیانند عبارتند از: اصحاب دعوت، اصحاب الدعوة الهادیة، اهل تأیید، اهل تأویل، اهل حقایق، تعلیمیه (اصحاب تعلیم)، سبئیه (سبعی، سباعی به معنای هفت امامی)، مبارکیه، خالصه، واقفیه و باطنیه. القابی که دشمنان این فرقه و دیگران بر آنان نهاده بودند عبارتند از: قرامطه، رافضی، اباحیه، زنادقه، ملاحده، مجوس، خرمدینیه، حشاشین، محرره، بابکیه، فداییان، مزدکیه و ثنویه. شاخه‌های معروف آن مأمونیه، خلفیه، مستعلویه، نزاریه (صباحیه یعنی الموتیان)، طیبیه، حافظیه، داوودیه، سلیمانیه، بهره (= بهرا)، خوجه (خوجا)، دروزیان و ... است.

اسماعیلیان و اخوان الصفا

«ارتباط گروه مؤلفان موسوم به اخوان الصفا و مجموعه 52 رساله معروف آنان با نهضت اسماعیلیه اکنون قابل تردید نیست، اگر چه ماهیت خاص این ارتباط هنوز مبهم مانده است»¹. الفاخوری می‌نویسد: «اسماعیلیان نخست در خفا عمل می‌کردند و سازمانهای مخفی تأسیس کردند. از این جمعیتها یکی جمعیت اخوان الصفا بود. اخوان به همان روش باطنی و اسماعیلی می‌خواهند شریعت را به علم بیامیزند [آنها معتقدند که] نبوت فیضی است از نفس کلی بر نفس نبی که جزئی است اخوان می‌گویند: قیامت به معنی برخاستن شدید نفس است از گرفتاری و بلا و بعث برانگیخته شدن و بیداری نفس است از خواب غفلت»². وی اشتراک اخوان الصفا با اسماعیلیه را به طور خلاصه اینگونه آورده است:³

1. از نظر آنان ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع)، بهترین اوصیاء است و این می‌رساند که آنها شیعه هستند؛

2. اخوان علوم خفیه را مخصوص اهل بیت می‌دانند و بدین طریق از مذهب باطنی اسماعیلی خود پرده بر می‌دارند؛⁴

3. اخوان الصفا به عدد توجه بسیار داشتند و هر چیز را بدان راجع می‌ساختند و هر پدیده را با عدد تفسیر می‌کردند و همه اینها از روشهای اسماعیلیه و شیعه باطنی است. ایشان بودند که به اعداد و حساب جمل روی آوردند و موجودات را با این روش خاص تفسیر می‌کردند و می‌خواستند از راه علم اعداد اسرار آینده را دریابند؛

4. آنان خلافت بنی‌عباس را خلافت ابلیس می‌دانستند؛

5. از نظر آنان برای امامان دو دور وجود دارد: دور کشف و دور ستر؛

6. اخوان معتقدند که ادیان را باطن و ظاهری است.

1. درباره ارتباط اخوان و اسماعیلیان رجوع کنید به: دائره‌المعارف بزرگ اسلامی؛ ج 7، ص 253 به بعد و نیز ج 8، ص 695. و الفاخوری، حنا و خلیل‌الجر؛ تاریخ فلسفه در جهان اسلامی؛ ص 171. و تاریخ فلسفه اسلامی؛ ص 101.

2. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی؛ ص 170 و 217.

3. همان؛ ص 209-203.

4. ناصر خسرو نیز در اشعارش از «دانش مضمهر» و «علم نهانی» سخن گفته است ر.ک.: فهرست مطالب.

علاوه بر اینها می‌توان به موارد متعدد دیگر در جهان‌بینی و دین‌شناسی اسماعیلیه اشاره کرد که با اخوان الصفا مشترکند.¹

اسماعیلیان و صوفیه

آیا می‌توان اعتقاد صوفیه را به باطن قرآن و تأویل آیات آن و نیز اعتقاد آنها را به «قطب» که مقامی شبیه «امام» اسماعیلی است، تصادفی فرض کرد. آیا تصادفی است که حلاج و عین‌القضاة همدانی را داعی قرمطی و باطنی نامیده‌اند. برتلس در یادنامه ناصر خسرو از عرفان سخن گفته است و هانری کربن نیز بین عرفان باستان و عرفان اسماعیلی رابطه‌ای را مشخص می‌کند.² این نکته که «فلسفه» سرانجام به عرفان و ولادت روحانی ختم می‌شود موضوع ساده‌ای نیست. در لابه‌لای اشعار ناصر خسرو نیز رگه‌ها و لایه‌های فراوان عرفانی وجود دارد. این همه نکوهش جهان و گریز از دنیا، ترک لذت جسمی و به تعبیر او لذت بهیمی همه و همه با فضا و روح عرفانی حاکم بر جامعه ایرانی در سده‌های چهارم و پنجم هجری قمری همخوانی دارد. تعبیرات او از جسم و جان رنگ و بویی عارفانه دارد:

تن زمینی است میارایش و بگن به زمینش
جان سمائی است بیاموزش و بربر به سماش
قصیده 141 دیوان ناصر خسرو کاملاً عارفانه است - هر چند برخی از پژوهشگران معاصر، مانند دکتر شفیع کدکنی،³ این قصیده را از او نمی‌دانند. مطلع قصیده این است:

حاجیان آمدند با تعظیم
شاگرد از رحمت خدای رحیم

ناصر خسرو در بسیاری از موارد حج را عرفانی دیده است:

اندر حرم آی، ای پسر، ایراک نمازی
بشناس حرم را که هم اینجا به در توست
که به یاد می‌آورد شعر معروف عرفانی را:

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید
بیرون ز شما نیست، شمائید، شمائید

او در اشعارش تعبیر صوفیه مانند خوف و رجا و بقا و فنا را به کار برده است و از بزرگان تصوف به نیکی یاد می‌کند.

هانری کربن می‌نویسد: «پس از ویران شدن الموت اسماعیلیه با قبول خرقة تصوف وارد مرحله‌ای پنهانی گردیدند. تأثیر این مسلک در تصوف و به طور کلی در روحانیت ایرانی موجب یک ارتباط و توافق نظری شد که مسأله مبادی و معانی تصوف را از دریچه‌ای نو مورد توجه قرار داد و به همین دلیل اسماعیلیان بسیاری از معاریف و سرشناسان تصوف را از خود می‌دانند؛ من جمله سنایی، عطار، جلال‌الدین رومی را و معتقدند که شمس تبریزی در مورد جلال‌الدین نقش حجّت را برعهده داشته است و عزیر نسفی، قاسم انوار و غیره را نیز اسماعیلی پنداشته‌اند».⁴

1. درباره موارد دیگر رجوع کنید به: دایره‌المعارف تشیع؛ ج 3، ص 29. و دایره‌المعارف بزرگ اسلامی؛ ج 7، ذیل «اسماعیلیه».

2. تاریخ فلسفه اسلامی؛ ص 99.

3. در این باره رجوع کنید به: اسرار التوحید؛ ص صد و یک.

4. تاریخ فلسفه اسلامی؛ ص 125-126.

اوضاع اجتماعی - سیاسی حاکم بر ایران در دوره ناصر خسرو

البته این نکته برای ما اهمیت دارد که بدانیم شاعر ما در چه فضایی شعر سروده است و چرا مدینه فاضله خود و جامعه‌اش را در گرویدن به مذهب اسماعیلیه فاطمی دیده است. شایان ذکر است که در دوره ناصر خسرو خراسان به دست حکومتگران غاصب دست به دست می‌شد:

نگه کنید که در دست این و آن چو خراس
به چند گونه بدیدید مر خراسان را
و در شعر دیگری سرزمینش را مانند نان ارزنی می‌بیند که در میان سگان افتاده است:

بخاصه تو ای نحس خاک خراسان
برآشفته‌اند از تو ترکان نگوئی
پر از مار و کژدم یکی پارگینی
میان سگان در، یکی ارزینینی

او در قصیده دیگری اوضاع کلی و سیمای واقعی سرزمینش را اینگونه می‌آورد:

چاکر نان پاره‌گشت فضل و ادب
زهد و عدالت سفال گشت و حجر
علم به مکر و به زرق معجون شد
جهل و سفه زرّ و درّ مکنون شد

ناصر خسرو در بسیاری از اشعارش نکاتی در این باره آورده است. راستی چرا خراسان معدن دیوان شده بود و از این سرزمین بلا می‌روید؟ واقعیت این است که ایران تا قرن چهارم آستان بسیاری از حوادث بوده است. حوادثی که به نهضت‌های ملی و مذهبی انجامید. الفاخوری می‌نویسد: «امویها بر سنت پیغمبر و خلفای راشدین خط بطلان کشیدند و حتی کسانی را که اسلام آورده بودند به پرداخت جزیه و خراج واداشتند. از این پس اسلام آورندگان روی به تقلیل نهادند، خشم و نارضایتی عمومیت یافت و انقلابات و شورشها فراوان گشت ... در عهد عباسی نیز نه تنها اوضاع بهبود نیافت، بلکه ناگوارتر شد. عباسیان که بر کشیدگان ایرانیان بودند می‌خواستند میان عرب و عجم مساواتی برقرار کنند؛ از این رو، به سران و بزرگان قوم مرتبت بخشیدند و نتیجه این شد که طبقه ضعیف میان دو نیروی مقتدر خلافت و اشراف خرد شد. عنصر ایرانی اگر چه در عصر عباسی نفوذ فراوان به دست آورد، ولی همچنان به دین قدیم خود که اسلام بدان پایان بخشیده بود و زبان ملی خود که اینک زبان عربی در معاملات رسمی جایگزین آن گشته بود علاقه می‌ورزید و این امر موجب بروز پاره‌ای انقلابات علیه عباسیان گردید. این انقلابات از خروج سنباد (137 هـ) تا آخرین قیامی که به سقوط خلافت انجامید ادامه داشت»¹. او سپس از جنبش مزدکیان، خرمیان، بابکیان و نیز ابومسلم خراسانی سخن گفته است.² ناصر خسرو در اشعار خود عباسیان را بشدت مورد حمله قرار داده و بارها به نکوهش ابومسلم که به عباسیان کمک کرده پرداخته است.

بعدها طاهریان، صفاریان و سپس سامانیان در پی کسب هویت ایرانی خویش برآمدند. عباسیان چاره را در آن دیدند که برای کنترل ایران «ترکان» را به خراسان بزرگ کوچ دهند و آنان را بر ایرانیان مسلط سازند. نفوذ آنان بقدری زیاد بود که «القادر بالله» حسنک وزیر را در غزنین بازداشت می‌کند و سرانجام در دوره مسعود غزنوی او را به دار می‌کشند. خلیفه بر همه شئون زندگی مردم تسلط دارد. «بیهقی» چه زیبا شخصیت «بوسهل زوزنی» را که از طرف خلیفه مأمور کشتن حسنک است و پیوسته «مسعود» را از خشم

1. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی؛ ص 161-162.

2. همان؛ ص 161-164.

خلیفه می‌ترساند، نشان داده است.¹ به هر حال، عنصر ایرانی از حکومت بیرون رانده شد و مقاومتهای محلی در هم شکست. سرانجام ایرانیان چاره کار را در نهضتی فرهنگی یافتند که بیشتر با نام «شعوبیه» معروف است. آنان به این نتیجه رسیدند که باید در دانش‌اندوزی سرآمد شوند و کار را با نهضت عظیم ترجمه از زبانهای یونانی، هندی، سریانی شدت بخشیدند. این کار مقدمه‌ای برای ظهور دانشمندان برجسته در علوم مختلف بود. وزیران و امیران محلی آل سامان، آل زیار، آل بویه علما را تشویق می‌کردند. توجه به فلسفه فزونی یافت. کم کم ایرانیان وارد جدالهای مذهبی شدند. مبارزه فکری بین دو مکتب عمده قرن چهارم یعنی معتزله و اشاعره به اوج خود رسید. در اینجا است که ما به دو همشهری ناصر خسرو بر می‌خوریم که از مشاهیر متکلمین معتزله بودند: ابوزید احمد بن سهل البلخی (م 322) که شاگرد «کندی» و استاد محمد بن زکریای رازی بود و او را «جاحظ خراسان» لقب داده بودند و ابوالقاسم عبدالله بن احمد الکعبی البلخی (م 319) که رئیس معتزله بغداد بود.² «خانه حکمت» یعنی بلخ از میدان‌داران این نهضت فرهنگی بود. علوم عقلی آنچنان به اوج رسید که قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم را «قرن طلایی» تاریخ علوم در جهان می‌شمارند. رازی، فارابی، ابن سینا، ابوریحان بیرونی، ابوسهل مسیحی، علی بن عباس مجوسی اهوازی و همه از نامداران این دوران هستند. «خوان‌الصفاء و خلان‌الوفا» طبقه‌ای از حکمای ایرانی قرن چهارم که سعی در نزدیک کردن حکمت یونانی و دین اسلام داشتند.³ در چنین شرایطی حکومت‌های غیرایرانی به پشتگرمی عباسیان و با تکیه بر مذهب کرامی و دیگر مذاهب رسمی، دیگران را «رافضی»، «قرمطی» و ... می‌نامیدند و همواره می‌کوشیدند تا بگویند: «دولت اسلامی در واقع خلافت است و خلیفه حاکمیت خدا را اعمال می‌کند». از همین جاست که عصیان، مقاومت و ستیز پا می‌گیرد و روشنگران قوم چاره می‌اندیشند؛ در چنین شرایطی است که ناصر خسرو برای برانداختن عباسیان که آنان را غاصبان دین و خلیفه‌اللهی می‌داند دست به مبارزه می‌زند و به فاطمیان می‌پیوندد؛ در چنین فضایی است که صدای پای اسب جهان پهلوان همیشه تاریخ به گوش می‌رسد؛ دین و دلاوری مردان و زنان سربدار، فلسفه و حکمت خیام، تیزهوشی و نبوغ ابوالفضل بیهقی، عرفان و جسارت ابوالحسن خرقانی، انالالحق گفتن حلاج و ... همه و همه محصول چنین شرایط تاریخی - سیاسی در دوره‌های مختلف است. ناصر خسرو - شاعر ما - نیز در یکی از چنین فضاها تاریکی مشعل فروزان «خرد» را روشن می‌کند. او برآستی وجدان بیدار زمان خویش است که «در شبهای بی‌روزن خضایی» با باد مشرق سخن می‌گوید و ما هنوز هم می‌توانیم آوای غریبانه او را از دل کوههای یمگان دره بشنویم. ناصر خسرو «در ماه ذی‌القعدة سال 394 برابر با سال 382 ش به دنیا آمد»⁴. و در سال 481 ق در دره یمگان بدرود حیات گفت. وی در دوران جوانی و تا چهل و دو سالگی در دستگاه غزنویان و سپس سلجوقیان دارای شغل مهم دبیری بوده است. او در ماه جمادی‌الآخر سال 437 دچار تحولی عظیم می‌شود که خود آن را [به شیوه متصوفه] در نتیجه خوابی می‌داند که در جوزجانان دیده است⁵ و از این زمان به بعد سفر هفت ساله‌اش را شروع می‌کند. وی در این سفر به قاهره مرکز اسماعیلیه فاطمی می‌رود و پس از

1. ر.ک.: طاهری مبارکه، غلام محمد؛ ریخت و درونمایه داستان؛ تهران: 1374.

2. ر.ک.: صفا، ذبیح‌الله؛ تاریخ ادبیات در ایران؛ ج 1، ص 283-278.

3. همان؛ ص 319.

4. همایی، جلال‌الدین؛ تاریخ ادبیات ایران؛ ص 116-123.

5. منظور تغییر ناگهانی احوال اوست؛ آنگونه که در سنایی، عطار و ... می‌بینیم.

آموزش نزد مؤید شیرازی با عنوان حجّت برای تبلیغ این مذهب به خراسان باز می‌گردد.

ناصر خسرو از قبل از این دوران، یعنی قبل از سفر به قاهره، همواره به تلخی یاد می‌کند:

به چاه اندرون بودم آن روز من	برآوردم ایزد به چرخ اثیر
گر آنکه به دنیا تنم شهره بود	کنون بهترم چون به دینم شهیر
کنون میر پیشم ندارد خطر	گر آنکه خطر داشتم پیش میر

او در شعرش آشکار می‌سازد که از چهل و دو سالگی به مذهب جدید گرویده است:

پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو	جویان خرد گشت مرا نفس سخنور
----------------------------------	-----------------------------

وی در صفر سال 439 وارد قاهره می‌شود و تا ذی‌الحجه سال 441 در آنجا می‌ماند. به مکه می‌رود و دوباره به قاهره باز می‌گردد و سرانجام در جمادی‌الثانی سال 444 وارد بلخ می‌شود. در آن هنگام پنجاه ساله است. در بلخ شروع به تبلیغ آیین خود می‌کند، اما طرد می‌شود؛ به همین دلیل به مازندران که جوی شیعی دارد می‌رود. پس از بازگشت به بلخ مردم به او لقب «بددین» می‌دهند. عوام قصد جانش می‌کنند. سرانجام مجبور می‌شود به دره یمگان در سرزمین بدخشان که امروز جزوی از افغانستان است پناه ببرد. او در بسیاری از اشعارش از آوارگی خود و این حادثه سخن گفته است.

از کتابهای معروف او، علاوه بر دیوان اشعار، می‌توان از *زاد‌المسافرین*، *جامع‌الحکمتین*، *وجه دین*، *خوان‌الاخوان*، *روشنایی‌نامه* و *سعادت‌نامه* نام برد و از کتابهایی که نام آنها را آورده اما تا کنون چاپ نشده است می‌توان به *عجایب الصنعة*، *لسان العالم*، *اختیار‌الامام* و *اختیار‌الایمان*، *بستان العقول*، *اکسیر اعظم*، *کنز‌الحقائق*، *قانون اعظم*، *دستور اعظم* و *المستوفی* اشاره کرد.¹

نگاهی گذرا به چند ویژگی سبک‌شناختی در شعر ناصر خسرو

سخن گفتن از سبک ناصر خسرو البته کتابی مفصل را می‌طلبد، ما در اینجا به اختصار برجسته‌ترین ویژگیهای شعر او را از منظر زبان و شکل (یا فرم و ریخت) بر می‌شماریم.

در عصری که قصیده وسیله‌ای برای محکم کردن پایه‌های قدرت عناصر غیر ایرانی مانند سلجوقیان و غزنویان بوده است و زورمندان می‌کوشیدند تا به یاری سحر و افسون کلام مشروعیت یابند و مردم را با زبان خودشان از سرکشی بازدارند، ناصر خسرو قصیده را در خدمت روشنگری به کار می‌گیرد و به آن رنگ فلسفی می‌دهد.

انضباط فکری و روش او در محور عمودی قصایدش بخوبی آشکار است؛ به طوری که اگر خواننده‌ای سه یا چهار قصیده شاعر را - به طور اتفاقی - انتخاب و آنها را به طور دقیق تشریح و تحلیل کند می‌تواند بخوبی به عمق اندیشه، ساختار فکری و زبانی و روش بیانی او پی ببرد؛ در حالی که با نگاه سطحی به شعر او تصور می‌شود وی دچار تناقض‌گویی و تضاد شده است؛ برای مثال وی در شعرهایی به شاعران مداح می‌تازد و آنان را ستورانی می‌داند که به دنبال چریدنند، اما خود در قصیده‌ای نیست که مدح مستنصر را نگفته باشد و این امر به نظر خواننده تضاد و تناقض‌گویی است. با نگاهی ژرف به اشعار او در می‌یابیم که وی با اعتقاد کامل

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره زندگی او می‌توانید به مقدمه عالمانه تقی‌زاده بر دیوان تصحیح مرحوم تقوی ص ۹-۷۱ مراجعه کنید.

«فاطمیان» و «مستنصر» را «پسران علی (ع)» می‌داند و مدح آنان از روی ایمان مذهبی است، نه برای دریافت پاداش و صلح این جهانی.

از دیگر موارد اشکال برای خواننده شعر ناصر خسرو هنگامی است که این شاعر از اعتقادات دینی سخن می‌گوید و از مسائلی چون معاد، بهشت و دوزخ به نوعی دیگر و با نگاهی بجز آنچه ما بدان باور داریم، صحبت می‌کند؛ بدین دلیل که بر طبق اعتقاد خود و بر مبنای اصول فکری مذهب اسماعیلیه فاطمی سخن می‌گوید و این مسائل را تأویل می‌کند.

او بر شعر و عناصر و اجزاء آن بخوبی تسلط دارد و وزنهایی را که با محتوا و مضمون هر قصیده هماهنگی و همخوانی کامل دارد برای هر یک انتخاب کرده است؛ به طوری که نمی‌توان از نظر ساختاری بر شعر او ایراد اصولی وارد کرد؛ برای مثال وی در قصیده‌ای می‌گوید:

چونکه نکو ننگری جهان چون شد؟
خیر و صلاح از جهان جهان چون شد؟
هیچ دگرگون نشد جهان جهان
سیرت خلق جهان دگرگون شد

همان طور که ملاحظه می‌شود ردیف قصیده در بیت اول «چون شد» است ولی از بیت دوم «شد» ردیف است و خواننده ناآشنا به شعر ممکن است این امر را عیب بداند؛ در حالی که یک قاعده است. در شعر معروف خیام می‌خوانیم:

افسوس که نامه جوانی طی شد
وان تازه بهار زندگانی دی شد
دوری که ورا نام جوانی کردند
افسوس ندانم کی آمد کی شد

بیشتر رباعیات جلال‌الدین دوانی نیز چنین است، یعنی برخلاف «مطلع» از بیت دوم ردیف کوتاه شده است. حافظ نیز چنین کرده است:

در آ که در دل خسته توان در آید باز
بیا که در تن مرده روان در آید باز
بیا که فرقت تو چشم من چنان در بست
که فتح باب وصال مگر گشاید باز¹

شعر ناصر خسرو در آنجا به اوج می‌رسد که از زمانه شکایت می‌کند و از غریبی سخن می‌گوید و در آنجاست که انسان به بزرگی اندیشه و روح او پی می‌برد. اگر وی گاه در قصیده‌ای از دلتنگیها و نداری خود سخن می‌گوید و در قصیده‌ای دیگر که پای دین و مذهب به میان می‌آید، نداشتن ملک و ضیاع را هیچ می‌شمارد، دچار تناقض‌گویی نشده و خواننده شعر او باید به این نکات توجه کند.

در شعر ناصر خسرو «تکرار» به فراوانی ملاحظه می‌شود؛ بدین دلیل که او شیوه استدلالی و توصیفی را به کار می‌گیرد.

قصاید او در تشبیب و مقدمه همواره چون سیل خروشان است که همه چیز را از ابتدای حرکت در مسیر خود ویران می‌کند و سپس بعد از مدتی در بستر آرامی جریان می‌یابد؛ به عبارتی، او ابتدا به ویران کردن ذهنیت خواننده می‌پردازد و پس از آنکه او را به فکر واداشت در مسیری که می‌خواهد می‌کشاند و با ستایش دین و طاعت و دانش که زیر بنای اصلی تفکر اوست خواننده را به ساختن دنیایی تازه دعوت می‌کند. وی گاه قصیده‌اش را با پرسشی حکیمانه شروع می‌کند و سپس آن را به یک خطابه بلند و بلیغ

1. ذکر اینگونه موارد را چه اینجا و چه در متن مدیون استاد جمشید مظاهری هستم.

تبدیل می‌سازد. دکتر غلامحسین یوسفی می‌نویسد: «آهنگ کوبنده و با صلابت بسیاری از قصاید او متناسب با همان رگبار سیل آسای نصایح عتاب‌آمیز و آگاهاندها و بیم دادن‌هاست و رعد و برق وعد و وعیدها که از کوهسار یمگان چون سنگهای بزرگ فرو می‌غلند و انفجار همان کوهی¹ است که شاعر در جگر داشته».

به نظر می‌رسد که خواننده شعر او باید متوجه نکات ذیل باشد:

1. از آنجا که اسماعیلیان و به تبع آنان ناصر خسرو همیشه به دنبال نخبگان جامعه بوده‌اند و هیچ‌گاه به طور وسیع در صدد جلب عامه مردم بر نیامده‌اند، چون نظام فکری آنان عقلی و استدلالی و با روش منطقیان و پر از مفاهیم فلسفی و کلامی بوده است و اینها نمی‌توانست مورد توجه عامه باشد، بنابراین شعر ناصر خسرو هم متوجه افراد و مجامع خاصی بوده است. خود او بارها تأکید کرده که «اهل فضل و خرد و نه عام نادان» برای او اهمیت دارند.

2. از آنجا که شعر شاعر ما آمیزه‌ای از کلام، فلسفه، سیاست و نیز آکنده از مسائل اجتماعی است، جاذبه‌های شعرهای عاطفی را ندارد و از شور و هیجانات قلبی در آن به طور گسترده خبری نیست.

3. شیوه بیانی ناصر خسرو به گونه‌ای است که خواننده دچار سردرگمی می‌شود؛ به عبارتی، کلام او در بسیاری از موارد دچار تعقید لفظی و معنایی است به طور مثال:

از سنگ خاره رنج بود حاصل بی عقل مرد سنگ بود خاره
که مصراع دوم بدین ترتیب است: مرد بی عقل سنگ خاره بود. یا:

اندر طلب حکم و قضا بر در سلطان مانند عصا مانده شب و روز به پائید
که بدین معنی است: برای گرفتن منصب قضا، شب و روز بر درگاه سلطان مانند عصا ایستاده‌اید.

4. شاید بتوان گفت ناصر خسرو از معدود شاعرانی است که واژه‌های نامأنوس، مشکل و مهجور را به فراوانی در شعرش آورده است. هر چند قصیده چون شعری فنی، فاخر و با صلابت است آوردن چنین واژه‌هایی در آن طبیعی است، منظور ما زیاده‌روی در این مورد است که باعث می‌شود خواننده ارتباط کمتری با شعر او داشته باشد. انتخاب قوافی مشکل، دشواری شعری او را دو چندان می‌کند. او سپاس را با قرطاس، فرناس، نحاس، فاس، نخاس، راس، هرماس، اخماس، میکاس، انقاس، رواس و ... قافیه کرده است و گله را با مله، خله، آمله، زیمله، کشکله، قوفله، حنظله، مصقله و

5. برای فهم شعر ناصر خسرو داشتن اطلاعاتی خاص در زمینه‌های مختلف ضروری است؛ چرا که او بارها در شعرش بدین نکته اشاره کرده که همه علوم زمانه را فرا گرفته است. او از ارثماتیک (حساب)، اشکال اقلیدس (هندسه)، علم اشکال مجسطی (نجوم)، الوان احوال عقاقیر (طب و داروشناسی) و اصول عقاید مذاهب گوناگون (ملل و نحل)، سخن گفته است. افزون بر این تسلط او بر قرآن، حدیث، فقه، کلام و امثال و اشعار عرب باعث شده که در جای‌جای اشعار خود به آنها اشاره کند؛ بنابراین، فهم شعر او نیاز به دانستن مقدمات بسیاری دارد که برای خواننده معمولی مشکل ایجاد می‌کند.

6. خواننده شعر ناصر خسرو اغلب گمان می‌کند که شعر او شخصی است و در آن شاعر مشکلات و مصائب خود و مذهب خود را بازگو می‌کند و مفاهیم عامی چون عشق، می و توصیف زیباییهای زنانه آنچنان

1. یوسفی، غلامحسین؛ چشمه روشن؛ تهران: علمی، 1368، ص 77.

که در شعر نظامی و دیگران آمده، در شعر او نیامده است. خود او می‌گوید:

غزال و غزل هر دوان مر تو را
نجویم غزال و نگویم غزل

او از واژه‌هایی مانند دل‌بند و دل‌بر فقط چند بار استفاده کرده است، آن هم نه در مقام عشق؛ بنابراین، مضامین و اصطلاحات رایج شعر شاعران دیگر در قصاید او وجود ندارد؛ البته در آنجا که از غربت و آوارگی یا از درد مردم سخن می‌گوید، خواننده راحت‌تر می‌تواند با او ارتباط یابد.

7. حمله بی‌پروای او به جهل و نادانی گاه با تندترین الفاظ همراه می‌شود و خواننده‌ای که نگاهی سطحی به شعر او دارد ممکن است این اشعار برایش جاذبه‌ای نداشته باشد.

8. ناصر خسرو در محور عمودی کلام قصیده را با مضمونی خاص شروع می‌کند یا به وصف ابر، طبیعت، خزان و روزگار می‌پردازد یا چیستان می‌آورد؛ اما به محض آنکه کلمه‌ای مانند دین، علم، خرد، سخن و ... می‌آورد قصیده را به سویی می‌کشانند که عموماً تعریف موارد مذکور است و سپس توجه خواننده را به این موضوع جلب می‌کند که علم، خرد و ... را باید در خانه پیامبر جست؛ آنگاه به حضرت علی (ع) گریز می‌زند و سرانجام سخن را به فاطمیان می‌کشاند.

9. ناصر خسرو شاعر تمام عیار شعر زهد و مناقب است؛ شعری که در آن پند و اندرز فراوان است و خواننده طبیعی است که با این نوع اشعار تعلیمی کمتر ارتباط می‌یابد.

10. او اصطلاحات خاصی را به کار می‌برد که خواننده برای درک شعر او باید با آنها آشنایی یابد. برای مثال او از ترکیب و اصطلاح «خط خدا» بسیار نام می‌برد و منظورش همه مظاهر آفرینش است، یا اصطلاح «یاران» که منظورش خلفای راشدین بویژه سه خلیفه نخست است، یا اصطلاحات اسماعیلی مانند جدّ و فتح و خیال و یا واژه‌هایی که بدون شناخت جهان‌بینی اسماعیلی نمی‌توان شعر او را فهمید.

واژه‌سازی و واژه‌گزینی ناصر خسرو در شعر

اکنون به ذکر چند نکته درباره ساختار نحوی شعر ناصر خسرو می‌پردازیم.

1. آوردن «ک» تصغیر و نیز تحقیر؛ مانند کودک، حُجرگک، انگشتک و قطرگک.

2. آوردن «ش» نه تنها در آخر «بُن مضارع» (که قاعده عام در ساختن اسم مصدر فارسی است) بلکه اضافه کردن آن به «صفت» و «بُن ماضی»؛ مانند رهایش: از که جویم جز که از فضل رهایش را سبب؟ - البته در فارسی معدود مثالهای دیگری نیز از این دست موجود است که در آنها پسوند «ش» به بن فعل افزوده نشده است (مانند پیدایش و گنجایش) - بودش: زیرا که به حکمت سبب بودش مایید.

3. تخفیف واژه‌ها و افعال. ناصر خسرو به طور وسیع واژه‌ها و افعال را تراش داده است؛ مانند غمگن: غمگین، رنگن: رنگین، زهرگن: زهرگین و شرمگن: شرمگین.

اما در افعال این نکته وسیعتر است؛ مثلاً ناراست: نیاراست از مصدر آراستن:

هرگز ناراست جز از بهر تو
چرخ سر خویش به درّ خوشاب

در اینجا به ترتیب حروف الفبا این افعال را می‌آوریم: آرامیدن، آرمیدن / آرمد، نارآمد و نارمید؛ آزدن، آزدن / مازار، نازارند، نازاری و نازاریم؛ آزمودن، آزماییدن / ماموز: میاموز؛ آشامیدن / ماشام؛ آشفتن، آشوبیدن /

ماشوب؛ آغازیدن / ماغاز؛ آفریدن / مافرین و نافرید؛ آموختن / آمخته؛ آمیختن / مامیز؛ آوردن / مار؛ میاور، ماور، نارم؛ نیاورم، نارد، ناری و نورد؛ آهیختن / آهختن، برآهخت، برآهخته و برآهختی؛ افتادن / نوفتم، نوفتی، نوفتد، بیوفتد و نیوفتد؛ افزودن / نفازد و نافروده؛ افسردن / فسری؛ الفعدن / نلفغدی؛ الفنجیدن / بلفنج، بلفنجی، نلفنجد و نلفنجی.

همان طور که ملاحظه می‌کنید اگر بخواهیم این فهرست را تا حرف «ی» یعنی مصدر «یارستن» ادامه دهیم خود کتابی مستقل خواهد شد.

4. استعمال واژه‌های کهن. شعر ناصر خسرو پر از واژه‌هایی است که به ریشه‌های باستانی آن - واژه‌ها - نزدیک است و هنوز دگرگونی قابل توجهی نداشته است و گاه نیز واژه‌های محلی را وارد زبان کرده است. به چند واژه پهلوی توجه کنید: آبا: با، آزیراک: زیرا، بون: بن، پاداشن: پاداش، خره: خروس، دریوش: درویش، دژاگه: دژآگاه، روستم: رستم، سه دیگر: سوم، کنده: خندق، مه: نه، هرگز: هرگز، همگین: همگان و همگان، و هندا: اند.¹

می‌توان فهرست بلند بالایی از واژه‌های کهن و مهجور را آورد؛ مثل تایک: قرص نان، انگاره: ظاهرا نقشه جنگی، ورزه: کشاورز، آبکار: کشت و زرع، ایدر: اینجا، ایدون: این چنین، باتره: دف، برناس: غافل، پرینه: سوراخ، بگا: حیز و مخنت.

واژه‌هایی که در متون دیگر کمتر آمده است؛ مانند مردینه و زیننه در بیت زیر:

که از دستش نخواهد رست یک تن اگر مردینه باشد یا زیننه

در همین قصیده واژه‌های قنینه: شیشه بزرگ، خم می، و کهنه: کهنه آمده است. استعمال فعلهای کهن در شعر ناصر خسرو بسیار زیاد است که در ذیل به ترتیب الفبا بعضی از این افعال را با مصادر آنها می‌آوریم: آچاردن: در هم آمیختن / بیاچارد، می‌بیاچاری، میاچار و آچار؛ آژیدن، آژندن: خلانیدن سوزن / بیاژن و میاژن؛ آغاردن: فرودادن نم بود به هر چه / آغار، بیاغارد، نیاغارد و بیاغاری؛ آهنجیدن: بیرون کردن، بیرون کشیدن / آهنجد، بیاهنجم، بیاهنجی؛ آهیختن: بیرون کشیدن، بیرون آوردن / آهختن، برآهخت، برآهخته و برآهختی؛ الفعدن: اندوختن، جمع کردن / الفعدن، الفغدهام، بیلغدد، نلفغدی و نیلفغدی؛ الفنجیدن: اندوختن، جمع کردن / الفنج، الفنجم، بلفنج، بلفنجی، بیلفنج، بیلفنجی، بیلفنجیم، نلفنجد، نلفنجی، نیلفنجد، نیلفنجی، الفنج کردن، الفنج گه و الفنج گاه؛ اوباشتن، اوباریدن: بلعیدن / بیوبارد، بیوباری، بیوبارند و بیوباردمان؛ بشلیدن: در آویختن / بشلی، نشلی و مبشل؛ پرخمیدن، فرخمیدن: پنبه‌زدن، سخن بیهوده گفتن / پرخمی؛ پیخستن: در رنج و تعب افکندن / نیپخستی و پیخسته؛ ترنجیدن: سخت در هم کشیده و کوفته شدن / بترنج؛ تاوستن، تاویدن: توانستن / نتاوستی و نتاود؛ چخیدن: ستیزه کردن، کوشیدن / چخی، چخ، نچخد و مچخ؛ چفسیدن: لغزیدن، چسبیدن / چفسد؛ چلیدن: رفتن، جنبیدن / چل و نچلی؛ خاییدن: جویدن / مخاید، می‌خاید و بخایی؛ خنابیدن: اینجا خمیدن / خنابند؛ خوابیدن: متعدی خوابیدن / خوابید.

همان طور که ملاحظه می‌کنید اگر بخواهیم این فهرست را تا حرف «ی» ادامه دهیم خود کتابی مستقل خواهد شد که در اینجا برای جلوگیری از اطاله کلام به همین موارد بسنده می‌کنیم.

1. به نقل از: محقق، مهدی؛ تحلیل اشعار ناصر خسرو؛ ص 120-122.

صور خیال در شعر ناصر خسرو

«دید مذهبی او در تصویرسازی وی کاملاً مشخص و آشکار است که زادن ستارگان را از تاریکی شب به گونه زاده شدن ثواب از عقاب می‌بیند و ابر را به عصیان مانند می‌کند ... حتی نشانه‌های تشیع را در تصویرهای او می‌توان دید که دی ماه را که از بهاران شکست خورده به شکست عمروعاص از علی (ع) تشبیه می‌کند و نشانه دید اسماعیلی او را هم بروشنی می‌توان دریافت که اوج گرفتن خورشید را در بهار به کار فاطمیان مانند می‌کند. شب تیره در دیدگاه او اهل نفاق است و روز روشن اهل تولی»¹.

اگر در شعر فردوسی همه ابزار و عناصر بیانی و تخیلی، پهلوانی و همخوانی و هماهنگی با روح حماسی حاکم بر روایت است، در شعر ناصر خسرو همه اینها رنگی فلسفی - کلامی دارد. در شاهنامه «روز و شب» و «طلوع و غروب» خورشید حماسی و پهلوانی است، در شعر ناصر فلسفی و دینی است.

تصویرسازیهای مذهبی ناصر خسرو را می‌توان در قصیده 161 دیوانش با مطلع:

آمد بهار و نوبت سرما شد
وین سال خورده گیتی برنا شد
کاملاً مشاهده کرد. ابیاتی پراکنده از این قصیده را می‌آوریم:

بینا و زنده گشت زمین زیرا	باد صبا فسون مسیحا شد
گر نیست ابر معجزه یوسف	صحرا چرا چو روی زلیخا شد
از برف نو بنفشه گر ایمن گشت	ایدون چرا چو جامه ترسا شد
بستان بهشتوار شد و لاله	رخشان بسان عارض حورا شد
چون عمروعاص پیش علی دی مه	پیش بهار عاجز و رسوا شد
معزول گشت زاغ چنین زیرا	چون دشمن نبیره زهرا شد
کفر و نفاق از وی چو عباسی	بر جامه سیاهش پیدا شد
خورشید فاطمی شد و با قوت	برگشت و از نشیب به بالا شد
تا نور او چو خنجر حیدر شد	گلبن قوی چو دلدل شهباشد
خورشید چون به معدن عدل آمد	با فصل زمهریر معادا شد

صور خیال در شعر ناصر خسرو در آنجا به اوج می‌رسد که به توصیف طبیعت و اجزاء آن می‌پردازد. واقعیت آن است که دیوان او دایره‌المعارفی کامل از فنون زیباشناختی است؛ یعنی سه فن معانی، بیان و بدیع. اگر خاقانی را «خداوند استعاره» بنامیم باید ناصر خسرو را «خداوند تشبیه» نامید. اگر بخواهیم تنها «تشبیه» را در شعر او بررسی کنیم خود کتابی جداگانه خواهد شد. در ذیل برای نشان دادن گستردگی صور خیال در شعر ناصر خسرو به مواردی از «تشبیهات» و «استعارات» در شعر او از دو واژه «آب» و «آتش» و ترکیبات آنها اشاره می‌کنیم:

آبی است جهان تیره، جان مانند آب روان، آب خدا، آب: دانش، آب علم، آب حق، آب دین، آب در داوری (ستیز) افتاده است، حکمت آبی است که مرده بدو زنده می‌شود، آب دهنده، آب پاییزی چون تیغ

1. شفیع کدکنی، محمدرضا؛ صور خیال در شعر فارسی؛ ص 555.

رستم است، آب تیره: منافق، دانش آب است، آب برهان، آب خرد، آب پند، آب غریبی، آب رحمت، آب روان: سخن، آب ناامیدی، آب زعفران: خورشید، آب زرق، آب مانند عقار است، آب چون سوزن، آب طمع، آب پیری، قول آب، آب نعمت، ردای آب، آب چومرمر و ...

چند «کنایه» با واژه آب: آب در هاون ساییدن، آب در هاون کوبیدن، آب به غربال پیمودن، آب زیرکاه، سبد را خالی از آب در آوردن، نان به آب زدن، آب چشم، پرویزن پر آب، کاه پاشیدن روی آب و چون آب از بر بودن. آتش خرد و طاعت، آتش حرص و آز، دهر مانند آتش است، جهان کشتی است و بادبان آن آتش، آتش: ستارگان، آتش خورش می‌خواهد، آتش: جهنم، آتش پرهیز، آتش خرسندی، آتش عقل، آتش جهل، آتش اژدرها: رعد و برق، آتش زمانه، نفس مانند آتش است، کوه آتش، آتش عصیان علی (ع): آتش به روز نام و ننگ، آتش آرزو، آتش اندیشه، آتش آرزو، آتش اندیشه، آتش تقلید، آتش: تازه نیلوفر و ...

با توجه به همین موارد می‌توان به گستردگی صور خیال در شعر این شاعر پی برد. در «متن» این موضوع را پی می‌گیریم و در هر کجا که لازم بود درباره خصوصیات سبکی شعر او در «شرح قصاید» سخن خواهیم گفت.